مجردها

سلیمان محمدی

مصائب مجردی

ای که آدم گری بگیرد و مجرد نباشد. البته نه آن وجه مجردی که این روزها هر دم از طرف یک سازمان به ازدواج کردن پرزنت می‌شود، اتفاقاً این یکی خوب هم هست. مجرد باشد، تنها زندگی نکند. بخت برگشته آن مجردی است که از قضا تنها زندگی کند. حالا فرقی نمی‌کند خانواده را صاعقه زده باشد، جدا شده باشند، آدم از آنها جدا شده باشد، مرده باشند یا هر شق دیگرش. بگیرید جناب دانشجوی دکترا هستید و خانواده‌تان در شهر دیگری است، یا از خانه قهر کرده‌اید و در ۱۹سالگی زده‌اید بیرون؛ فرقی نمی‌کند، هر دو همان موجود عجیب و غریب هستید، مجرد. اینجاست که گری گرفتن و مجرد نبودن را آرزو می‌کنید. می‌گویند قدیم‌ها این‌طور نبوده. راستیت قدیم‌ها که هیچ، همین پارسال هم قبل از اینکه بفهمم مجردی چیست، مساله خیلی راحت‌تر از اینها حل شد. چشم‌تان روز بد نبیند. ۱۵ اردیبهشت همین امسال مهلت قرارداد خانه‌ام تمام می‌شد. دیدم خیلی صلاح نیست اینجا بمانم. یکی دو بار مدیر ساختمان کفش‌های دم در واحدم را شمرده بود. یک بار هم که فیلترهای سیگار توی کیسه زباله را شمرده و نگران از سلامتی‌ام، تماسی گرفت. اضافه کنید به همه اینها دیسک کمر بنده و هشت و نیم طبقه بدون آسانسور را.

منطقی بود دنبال خانه بگردم. از یکم اردیبهشت شروع کردم. یکی دو جا می‌دیدم که نوشته «فقط زوج»! مهم نبود، فوقش آنجاها را نمی‌پرسیدم. دهم بود که بعد از گشتن زیاد، یک واحد نوساز پایین‌تر از خیابان زرتشت پیدا کردم. هر کاری کردم بودجه‌ام به بالاتر از آنجا قد نداد. مالک، خانمی ۵۵ ساله معرفی شد که ساکن امریکاست. زرتشتی و خانم نازنینی هم بود. فردایش قرارداد را نوشتیم و ماند که کمدهایش نصب شود و هفدهم تحویلش بگیرم. شوخی و جدی همیشه می‌گفتم در مستاجری دو سه چیز را خیلی دوست دارم؛ حمامش وان داشته باشد، درش ریموت، پنجره‌اش دوجداره، مالکش خارجه باشد و نوساز هم. اتفاقاً این یکی غیر از حمام بزرگ و وان همه را داشت. حسابی فخرش را به رفقا فروختم و دو روز اضافه هم از مالکم موعد گرفتم و یک نفس راحت هم پشت آن. فقط یک چیز کمی فکرم را مشغول کرده بود؛ آپارتمان را که رفتیم ببینیم، بنده‌خدایی با محاسن شانه کرده سخت سوال و جواب‌مان کرد که برای چه کاری و از طرف چه کسی رفته‌ایم. شانزدهم بود و غروبش با مالک قرار داشتیم تا قرارداد را نهایی کنیم و کلیدها را تحویل دهد. یک «تی» کف‌سابی و کمی کهنه و روزنامه و دیگر ملزومات هم با یکی از بچه‌ها توی ماشین سر کوچه منتظر من و کلید برای تمیز کردن خانه.

مالک جان را دیدم ولی اصلاً مثل آن روز نازنین نبود. سگرمه‌کشان گفت جناب محمدی شما «مجردی»! نفهمیدم جمله خبری است یا سوالی که بعد از آن شروع کرد به بافتن آسمان و ریسمان که اینجا خانواده زندگی می‌کند و ما تجربه منفی از مجردها داشتیم و اینجا از این خبرها نیست و ۴۰ دقیقه‌ای مجال نداد.

حرف حسابش را فهمیدم. این بود که اگر دوست داری بفرما، اما هر روز جواب دادن به کلانتری محل کلافه‌ات می‌کند. در لفافه زد ولی فهمیدنش سخت نبود. چاره‌ای نبود، گفتم بفرمایید فسخ کنید قرارداد را. گفت من مشکلی ندارم، شما مشکل دارید! جای چانه نبود، تا اینجا ۱۰ روز گشتن و۲۵۰ هزار تومانی را که حق کمیسیون به املاک داده بودم و الان داشتم فسخ می‌کردم و اتفاقاً پولش را پس نمی‌دادند، بگذارید به حساب مجرد بودن! اولین کارم گرفتن چند روز مهلت از مالک بود؛ گفت تا بیستم می‌توانم بمانم، قرارداد مستاجر بعدی از بیستم است. راستی، کل اسباب خانه هم برای اسباب‌کشی فردا جمع شده و خانه فقط یک چاردیواری برای شب ماندن بود. از فردا صبحم با نیازمندی‌ها شروع می‌شد و بعد هم آویزان شدن به رفقای ماشین‌دار برای گشتن دنبال خانه. گهگاهی هم از یک املاکی زنگ می‌زدند که یک مورد اکازیون مجردخور یافت شده. از سر کار تیز با موتور می‌رفتم، می‌دیدم چه خرابه‌ای است و می‌آمدم. بماند که به این عبارت «فقط زوج» مدام بیشتر و بیشتر برخورد می‌کردم و کیس‌های طلایی و به قول املاکی‌ها اکازیون، همین طور جلویم پرپر می‌شدند. خب تا اینجا شده است بیست و نهم. نه من دیگر رویم می‌شود از صاحب خانه مهلت بگیرم و نه برای او دیگر محلی از حساب دارم. بماند که تصمیم گرفت دکور خانه را عوض کند و دو روز با وسایل کارتن پیچ شده خاک این خراب شده خانه را خوردیم. حاصل روزی چهار پنج ساعت دنبال خانه‌ای برای مجرد گشتن، شد یک خانم دکتر استاد دانشکده هنر. روز آخر بود. حوالی ونک‌پارک پیدایش کردیم. انگار با مجرد خیلی مشکلی نداشت. مشاور املاک توصیه‌های رنگارنگی کرد که ایشان خیلی حساس هستند و از ادب و اینها حرف زد. رفتیم. به غایت خسته بود. چند نی و یک دف و گمانم کمانچه‌ای و سه‌تاری گوشه اتاق بودند و تقریباً از سقف هم کتاب آویزان بود. خانم دکتر خطابه‌ای کرد و من هم عرایضم را اعلام کردم و از همکار بودن و فرهنگی بودن و اینها دم زدم حسابی. خانم استاد تقریباً بله را گفته بود که یکهو پرسید کجا کار می‌کنید. جواب دادم روزنامه شرق. گفت جواب نهایی را از املاک بگیرید. کمرم شکست! به مشاور املاک گفته بود این مجرد است و خودش باید اجاره بدهد، روزنامه‌شان هم که شرق است، پس فردا تعطیل می‌شود و نمی‌تواند اجاره‌اش را بدهد. نه! خانم دکتر! شرق که هنوز سرپاست و من هم که سر برج حقوق نگرفته اما اجاره‌ام را داده‌ام. برای ساعت ۷ عصر گفته بودم از باربری بیایند؛ مقصد، یا خانه‌ای که احتمالاً تا عصر پیدا خواهم کرد یا پارکینگ خانه خواهرم. از صبح بکوب گشتم، یک مورد در گیشا. همه چیز مرتب بود. خانه را فقط به مجرد می‌دادند. پای میز قرارداد مشغول خودشیرینی‌های معمول برای مالک یا هر نوع بزرگ‌تر بودم و قولنامه داشت نوشته می‌شد که باز هم یکی از آن یکهوها پیش آمد. مالک که خانمی میانسال بود از دسته‌چکم پرسید. من هم با اعتبار اینکه هر چه باشد برادرم در دانشگاه درس می‌دهد و استاد است و از این داستان‌ها، گفتم بنده از این چیزها ندارم اما اخوی هست. چشم‌تان روز بد نبیند، اصرار من و دو مشاور نتوانست خانم را ذره‌ای از موضعش پایین بیاورد. اصرار داشت خودش سال‌ها مدیر مدرسه بوده و این چیزها را می‌فهمد؛ مگر ممکن است کسی به جای کس دیگری چک بدهد.. ای وای، کلاهبرداری است این. مدیر املاک هم که آمد تلاشی بکند بفهماند فرقی نمی‌کند، چشم و ابروی خانم مدیر را دید که بدون توجه به حضور من رو به او موج می‌زد و بالا و پایین می‌رفت که نه! ما که هنوز نفهمیدیم چه شد اما شما این را هم بگذارید به حساب مجردی. ساعت ۹ شده و اسباب را بار کرده‌ایم سمت پارکینگ، البته با این قول که تنها یک هفته مهمان آنها هستیم و در این یک هفته هم کلید آن بخش دست ما نخواهد بود. ساعت ۱۱ شب صد هزار تومان دیگر هم از محل مجردی‌مان به بچه‌های باربری دادیم. این رفتن خانه خواهرم و دو دوستش همان و یک ماه ماندگاری آنجا همان. نشان به همان نشان که کل آن یک ماه را هم با دو دست لباس و یک جفت کفش و حبس بودن کل وسایلم سر کردم. دو مورد در یوسف‌آباد، سه مورد امیرآباد، جهان‌آرا، پاتریس، گیشا، جلفا پنج مورد. اینها بخشی از آن جست‌وجوی تقریباً یک‌ماهه است که به دلیل مجرد بودنم سعادت مستاجری‌شان را نداشتم. کم‌کم ترسیده بودم. انگار تنها راه این بود که به جای گشتن دنبال خانه، دنبال یک همسر مناسب بگردم. زندگی چنان سخت می‌گذشت که تصمیم گرفتم مسافرتی بروم و دوباره برگردم. صبح روز ۲۴ خرداد بود، نیازمندی‌ها را بعد از چند روز دوباره گرفتم؛ گیشا، نوساز، دوخوابه، قیمتش هم به بودجه من نزدیک بود. تا ۱۰ صبح خودم را رساندم. دیدم و به غایت پسندیدم و برای فردا صبحش قرار شد قرارداد را ببندیم. پول پیش و خرمن‌خرمن ادب و فتوکپی شناسنامه مادر را داشتم. قرار شده بود بگویم با مادرم هستم. خداییش هم مادرم شش ماهی در سال را پیش من است. همه چیز به خوبی تمام شد. خانه عالی بود. سخت راضی بودم. بچه‌ها دو سه روز اول آمدند و اسباب را دوباره کشیدیم و چیدیم و تمیز کردیم. داشتم نفس راحتی می‌کشیدم که ۱۱ صبح روز چهارم که جمعه بود در زدند که جلسه ساختمان است. دستی سر و رویم کشیدم. آقای چراغی گفت بنده مدیر ساختمان هستم و آقایان (دو نفر) هیات‌مدیره. خودتان را معرفی کنید و چند نفرید. تقریباً معترض به اینکه این چه جلسه‌ای است، خودم را شناساندم و گفتم با مادرم هستم اما مادر الان مسافرت هستند. دیدم همه کمی بد نگاهم کردند و ختم جلسه را اعلام.شب بود. هنوز از گیجی جلسه صبح درنیامده بودم که آقای مالک زنگ زد؛ چه کرده‌ای آقای فلانی. همسایه‌ها می‌گویند تیپ وسایل خانه‌ات مجردی است و مادری در کار نیست و چند دختر و پسر آمده‌اند برای اسباب‌کشی و... برو خودت درستش کن، قرار ما این نبود. فردایش همان توضیحاتی را که برای آقای مالک داده بودم به آقای چراغی هم دادم، نتیجه آن شد که من خیلی پسر خوب و عزیزی هستم و اگر مادرم با من باشد هر کاری خواستم می‌توانم بکنم و کسی هم حق ندارد چیزی بگوید اما تنهایی معامله‌مان نمی‌شود. بالاخره بعد از کلی توضیح و اینکه بنده روزنامه‌نگارم و فرهنگی‌ام و دوستانم انسان‌های فرهنگی هستند و اینها، موفق شدم بفهمم که آقای همسایه روبه‌رویی خیلی از ما خوشش نیامده. ورود هر نوع مهمانی را به خانه قطع کردم تا اوضاع آرام شود. هفته بعد در همسایه روبه‌رو را زدم و آقای خانه را به صرف یک چای دعوت کردم که بعد دیدم چای هم نداشتم. ۱۰ شب بود، تازه از روزنامه آمده بودم. برای ایشان هم توضیحات مبسوط دادم که آن آقایان و خانم‌ها عبارت بودند از خواهر و برادرم و دوستانم و ما آدم‌های باشخصیتی هستیم و... فکر کنم کمی خیالش راحت شد، اما باز ایشان هم تاکید کرد اگر مادر اینجا باشند اصلاً کسی حق ندارد چیزی به شما بگوید...

الان یک ماه از آمدنم به این خانه می‌گذرد و همه این یک ماه را غیر از هفته اخیر که مادرم آمد، با استرس گذراندم. تازه جدیداً هم فهمیدم این همه مشکل این ساختمان با مجرد، برای مستاجری بوده که در طول یک سال گذشته حسابی اذیت کرده است. خلاصه همین هفته پیش هم بود دیدم رفت. همسایه اگر اذیت کند که مجرد و خانواده‌دار نمی‌شناسد. من یکی که سرم روی برگه خودم است، صبح سر کارم و شب برمی‌گردم خانه، به هر حال امیدوارم بیرونم نکنند، البته مادرم که هست.

از نوع ایرانی

لباس پوشیدن به سبک خانواده

صبا صراف

پوشیدن لباسی یا نپوشیدن بعضی لباس‌ها مساله‌ای است که بسیاری از خانواده‌های ایرانی روی آن تاکید زیادی دارند و معتقدند این خواست خانواده است که بر چگونه لباس پوشیدن فرزندان اثر می‌گذارد. ناجا تیرماه امسال گزارشی با اسم «ترکیب زنان بدحجاب» منتشر کرد که در آن نشان می‌دهد، تنها ۲۱/۵ درصد از خانواده‌ها با پوشش فرزند خود مخالف هستند و البته ۴۶ درصد هم نظری در این مورد نداده‌اند.این گزارش در ادامه طرح‌های برخورد با بدحجابی منتشر شد و جامعه آماری آن هم دخترانی بودند که در اجرای این طرح دستگیر شده‌اند. با توجه به آنچه در این گزارش مطرح شده ۲۴ درصد از خانواده‌هایی که دختران‌شان دستگیر شده‌اند با پوشش فرزندان خود موافق هستند.در این گزارش به جز ۱۴ درصدی که در این مورد اظهارنظری نکرده‌اند، ۵۱ درصد خانواده‌های ایرانی که دخترشان توسط ناجا دستگیر شده با بدحجابی فرزندان‌شان «همفکر» هستند.

به نظر می‌رسد با اینکه مسوولان دولتی برای انتخاب پوششی مناسب تلاش زیادی می‌کنند اما باز هم این خانواده‌ها هستند که نفوذ بیشتری بر فرزندان خود دارند، حتی اگر فرزندان‌شان چندان دوست نداشته باشند لباس‌های مورد نظر و انتخابی پدر و مادرشان را بپوشند. گزارش ناجا تعداد خانواده‌های سختگیری را که در این نظرسنجی شرکت کرده‌اند ۲۳ درصد می‌داند و خانواده‌هایی که نسبت به این مساله راحت‌تر برخورد کرده و آسان‌گیر هستند، تنها هشت درصد این آمار را تشکیل می‌دهند.

اگرچه این آمار و نظرسنجی شاید بخش کوچکی از دختران یا خانواده‌های جامعه باشند که از بد روزگار دستگیر شده‌اند، اما نشانگر نوعی فرهنگ اعمال نظر خانواده‌ها در مورد چه پوشیدن‌ها و نپوشیدن‌های فرزندان‌شان است، حال این فرزند دختر باشد یا پسر، حتی اگر آمار دقیقی از تعداد این دخترها و پسرها در دست نباشد.

باید فرزندان را امر به معروف و نهی از منکر کرد

یوسف ریاحی محقق و استاد دانشگاه در زمینه علوم اجتماعی و یک فرد میانسال مذهبی است که دو فرزند دختر و دو فرزند پسر جوان و دانشجو دارد.

-شما معمولاً از بچه‌هایتان می‌خواهید مطابق سلیقه شما لباس بپوشند یا آنها خود لباس‌شان را انتخاب می‌کنند؟

البته دختر بزرگ من همیشه می‌گوید «من به خاطر خانواده‌ام چادر سر می‌کنم»، اما به حجاب کامل اعتقاد زیادی دارد، و معتقد است اگر چادر هم نداشته باشد به صورت کاملاً پوشیده بیرون از خانه می‌رود. فرزندان من مانند من و همسرم مذهبی هستند و مشکلی از این بابت میان ما وجود نداشته.

-در منزل چطور، ترجیح می‌دهید فرزندان‌تان چطور در خانه بگردند؟

همسر من به دخترانم اجازه نمی‌دهد در خانه هم لباس‌های به اصطلاح باز بپوشند و با این قضیه مخالف است. به اعتقاد ما بسیاری از مشکلاتی که برای دختران از طرف پدر یا برادر پیش می‌آید به خاطر مناسب نبودن پوشش دختران در خانه است و همسرم نمونه‌هایی مانند آن را در خانواده خود داشتند، به همین دلیل هم خیلی به این مساله توجه دارد.

-در مورد پسرها چطور، در مورد لباس پوشیدن پسرهایتان هم تذکر می‌دهید؟

پسرها که معمولاً مورد خاصی ندارند که نیاز به تذکر یا پیشنهاد باشد. لباس پسرها مشخص است و معمولاً مورد خاصی هم ندارد.

-به دستورالعمل‌ها و نظارت‌هایی که از سوی دولت و جامعه اعمال می‌شود هم معتقدید؟

البته اغلب، برداشت مناسبی بین مردم در این زمینه وجود ندارد و شاید به این دلیل است که درست و صحیح صورت نمی‌گیرد، ولی توجه داشته باشید که ما به عنوان یک مسلمان در دین خود موضوعی چون امر به معروف و نهی از منکر داریم، حال در یک خانواده نیز زمانی که خط قرمزها مثلاً توسط فرزندان زیر پا گذاشته می‌شود باید امر به معروف یا نهی از منکر کرد.

-هیچ وقت توصیه‌ای به او نکرده‌اید؟

فقط در مورد لباس‌های بیرون از خانه‌اش مثل مانتو گاهی می‌گویم مانتوهای بلندتر بپوشد، آن هم به این خاطر که به او گیر ندهند و این مساله ناراحتم می‌کند.

هرچه می‌خواهند را در خانه من بپوشند

علی والایی که به گفته خودش پدر زیاد سختگیری نیست، دو دختر ۱۷ و ۲۴ساله و یک پسر ۲۲ساله دارد.

-در مورد لباس پوشیدن فرزندان‌تان با آنها مشکلی ندارید؟

نه، من آنها را آزاد می‌گذارم تا لباس‌های مورد علاقه‌شان را بپوشند، البته خودشان رعایت می‌کنند و به نظر خود من بچه‌های سالمی هستند.

-اگر زمانی لباس یکی از فرزندان‌تان، دختر یا پسر، نامناسب به نظرتان بیاید به آنها تذکر نمی‌دهید؟

خب آنها خودشان رعایت می‌کنند و من هم به این مسائل توجه دارم. همیشه به بچه‌هایم به خصوص دخترها می‌گویم هر لباسی دوست دارید در خانه بپوشید، هر جور دوست دارید آرایش کنید، اینجا خانه شماست و باید کاملاً راحت باشید اما انتظار دارم در بیرون از خانه آرایش و سر وضع‌شان نامناسب نباشد یا بد جلوه کند.

دوست دارم بچه‌هایم در خانه من احساس ناراحتی نکنند و راحت باشند. اگر می‌خواهند چیزی را تجربه کنند در خانه و کنار من این کار را بکنند نه در خیابان یا خانه شخص دیگری. به هر حال می‌دانم که آنها هم جوان هستند، تنوع را دوست دارند و می‌خواهند مثل همسن و سال‌های خود باشند.

لباس نشان‌دهنده شخصیت خانواده است

ناهید بهشتی فوق‌لیسانس سازه و مدیر بخش یکی از شرکت‌های نیمه‌دولتی است. او که ۵۲ سال دارد، به گفته خودش دیر ازدواج کرده و یک دختر پشت کنکوری دارد.

-دختر شما خودش لباس‌هایش را انتخاب می‌کند یا به انتخاب شما می‌پوشد؟

با هم این کار را انجام می‌دهیم، معمولاً هم به پیشنهاداتی که می‌دهم توجه می‌کند.

-از لباس پوشیدن دختر تان راضی هستید، آن را متناسب با سلیقه خود و خانواده می‌دانید؟

بله، می‌توانم بگویم از لباس پوشیدن دخترم راضی هستم. به هرحال طرز لباس پوشیدن بچه‌ها نشات‌گرفته از پدر و مادر است. فردی که در یک خانواده بزرگ می‌شود، رفتار و لباس پوشیدنش شبیه به دیگر اعضای خانواده است و سلیقه‌اش هم شبیه خانواده می‌شود.

-به چگونه لباس پوشیدن دختر تان در خانه هم اهمیت می‌دهید؟

بله به هر حال باید حد و حریم‌ها رعایت شود. معتقدم لباس شخصیت یک خانواده را نشان می‌دهد؛ چه در خانه باشد و چه در بیرون از خانه.

-چطور این را به فرزندتان آموزش می‌دهید، از امر و نهی هم برای این کار استفاده می‌کنید؟

خیر این مساله را با نگاه کردن در خانه و دیدن خانواده یاد می‌گیرد. به نظرم بکن و نکن‌ها درازمدت و پایدار نیست، به هر حال فرزند خودش باید چیزی را که می‌پوشد دوست داشته باشد. گاهی این هشدارها بچه را از پدر و مادر دور می‌کند. من در درجه اول دخترم را راحت می‌گذارم تا لباسی را که دوست دارد انتخاب کند.

پسرم تا دیپلم نگرفت تنهایی برای خرید لباس نرفت

خانم شریعه خیاط و مادر سه پسر است، به گفته خودش خوشحال است که فرزند دختری ندارد چون معتقد است اگر داشت حتماً در مورد او سختگیری‌های زیادی می‌کرد.

-چگونه لباس پوشیدن فرزندان‌تان برایتان مهم است؟

من با پسرانم بسیار دوست هستم و همیشه در همه جا با آنها بوده‌ام، آنها هم پسران بسیار خوب و سالمی هستند و این مساله در ظاهر و لباس پوشیدن‌شان کاملاً مشخص است. بله من روی لباس پوشیدن آنها بسیار حساس هستم.

-یعنی آنها لباس‌هایشان را با نظر شما می‌خرند؟

در مورد پسر کوچک‌ترم کمتر از دیگر پسرانم سختگیری می‌کنم و او معمولاً با دوستانش برای خرید لباس‌هایش می‌رود اما در مورد دو پسر اولم حتی تا بعد از دیپلم گرفتن‌شان هم برای خرید لباس با آنها می‌رفتم و تا زمانی که دیپلم‌شان را نگرفته بودند هیچ وقت تنهایی برای خرید لباس نرفتند.

آن‌وری‌ها

رکسانا رئوفی

آنجایی که فرهنگ بیرون از خانه تاثیرگذارتر از خانواده است

«اینجا اگر لباست در مدرسه خوب نباشد، همکلاسی‌ها جگرت را درمی‌آورند تا دیگر فکر پوشیدن آن لباس را از سرت بیرون کنی.» کی پسر ۱۸ساله، اهل ایالت تگزاس امریکاست که برای انتخاب نوع لباس‌هایش مانند بسیاری از همسن و سالان خود بیشتر به نظر دوستانش اهمیت می‌دهد. او می‌گوید: «اینجا بیشتر باید مواظب باشی که دوستانت نظرشان درباره لباس‌هایت چیست.» در قاره دیگری از دنیا که از نظر زمانی و مسافت، فاصله زیادی با ایران دارد، روش خانواده و جامعه برای انتخاب لباس فرزندان‌شان بسیار متفاوت است و می‌توان گفت بر خلاف کشور ما خانواده نقش کمتری در انتخاب لباس فرزندان دارد. رویا که یک ایرانی مقیم امریکاست، می‌گوید: «در ایران خانواده‌ها به خصوص از طبقات بالاتر جامعه به اینکه فرزندشان چه لباسی بپوشد اهمیت زیادی می‌دهند و همیشه تکرار می‌کنند که لباس نشان‌دهنده شخصیت آن خانواده است، ولی اینجا چنین حرف‌هایی زده نمی‌شود، مثلاً ممکن است فردی دختر یک دکتر باشد اما خیلی معمولی و مانند بقیه همسن‌های خود لباس بپوشد، اما اگر در ایران مثلاً دختر یک دکتر باشید اغلب باید لباس متناسب با خانواده‌تان را بپوشید.» دختران و پسران این قسمت از دنیا تجربه‌های مشترکی از پوشیدن مخفی لباس‌هایشان در خارج از خانه دارند که در سنین کودکی و نوجوانی وقتی خانواده‌شان با پوشیدن لباس مورد علاقه آنها مخالفت کرده، دست به این کار زده‌اند. کیم دختر ۳۰ساله از ایالت اُکرن اهایو است. او می‌گوید زمانی که ۱۲ساله بوده خانوادش اجازه نمی‌دادند لباس‌هایی کوتاه یا لباس‌هایی با عکس‌ها و نوشته‌های بد بپوشد، ولی آن موقع‌ها او و همسن و سالانش دوست داشتند گاهی لباس‌های این‌جوری بپوشند به همین دلیل هم در مدرسه لباس‌های خود را عوض می‌کردند و لباس‌های مورد علاقه خود را می‌پوشیدند. دبورا جیکو نیز یک زن خانه‌دار است و به گفته خودش دخالتی در لباس پوشیدن دو فرزندش ندارد و آنها می‌توانند خود لباس‌های مورد علاقه‌شان را انتخاب کنند. دبورا معتقد است: «البته تا یک سنی می‌توان از بچه‌ها خواست با توجه به آنچه پدر و مادر می‌گویند، لباس بپوشند اما مهم این است که من اگر هم از آنها بخواهم لباسی را بپوشند یا لباسی را نپوشند باز هم وقتی بیرون از خانه و در جمع دوستان‌شان می‌روند، می‌توانند لباس‌شان را عوض کنند.» به گفته او تا قبل از ۱۶سالگی ممکن است به بچه‌ها گفته شود برخی لباس‌ها را نپوشند اما بعد از آن دیگر در حد پیشنهاد ممکن است مطرح شود اما فرمان نمی‌توان داد. در امریکا این اعتقاد وجود دارد که خانواده تا زمان نوجوانی می‌توانند بچه‌ها را از پوشیدن لباس‌هایی منع کنند، آن هم به این دلیل که بچه‌ها تا این سنین با خانواده زندگی می‌کنند و والدین خرج آنان را تامین می‌کنند و حق دارند لباس‌هایی را که مناسب فرزند خود نمی‌دانند یا به نظرشان خوب نیست، برای او نخرند. سوزان نیز معتقد است: «اگر بعد از سن تین‌ایجری (نوجوانی) خانواده‌ای درباره پوشش بچه خیلی اصرار کند، بچه به دور از چشم مامان و بابا لباس‌هایی را که خودش دوست دارد می‌پوشد.» اکثر خانواده‌های امریکایی درباره نوع پوشش بچه‌ها سختگیری چندانی ندارند. آنها عموماً ترجیح می‌دهند بچه‌ها آزاد باشند و خودشان در مورد پوشش تصمیم بگیرند. بعد از سن نوجوانی نیز خانواده فقط می‌تواند نظر خودش را درباره نوع پوشش بیان کند و فرزند هم چندان لازم نیست حتماً به خواسته پدر یا مادر گوش بدهد و در نهایت لباسی را که خودش دوست دارد، می‌پوشد. نکته‌ای که در این کشور بین بیشتر نوجوانان دیده می‌شود این است که بچه‌های امریکایی بیشتر با دوستان‌شان بزرگ می‌شوند و این گروه دوستان است که در سنین نوجوانی تصمیم می‌گیرد همسن و سالان یا هم‌مدرسه‌ای‌ها چه لباسی را بپوشند. بچه‌ها تا قبل از دبیرستان به حرف پدر و مادر درباره پوشش گوش می‌دهند اما بعد از ورود به دبیرستان می‌توانند هرچه دوست دارند بپوشند. عموماً هم ترجیح می‌دهند پوشش‌شان مثل دیگر دوستان‌شان باشد تا در جمع دوستان مورد تمسخر قرار نگیرند. برخی افراد مذهبی امریکایی در سال‌های گذشته نسبت به نوع پوشش حساس بودند اما این افراد نیز با گذشت زمان قوانین‌شان تغییر کرده و در بسیاری اماکن حق پوشیدن لباس‌های معمولی را پیدا کرده‌اند. رویا در آخر تکرار می‌کند: «اینجا جایی است که افراد بیشتر از اینکه از خانواده تاثیر بگیرند تحت تاثیر محیط و جامعه هستند!»

سودوکو شماره ۱۸

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	9			1			8	2
2			6		9			
1	4				5			
			7					
	3	6				7	1	
					8			
			1				3	5
			8		2			6
4	5			9			2	

حل سودوکو شماره ۱۷

6	5	2	4	1	9	8	3	7
4	3	9	2	7	8	6	1	5
8	7	1	3	5	6	4	2	9
2	1	8	5	9	4	3	7	6
9	4	7	1	6	3	2	5	8
3	6	5	8	2	7	1	9	4
5	2	4	9	8	1	7	6	3
7	9	3	6	4	2	5	8	1
1	8	6	7	3	5	9	4	2

جدول شماره ۱۰۰۹

Ho_aminian@yahoo.com

افقی

۱- از انواع غسل در دین اسلام- راسو ۲- گرفتن- محل عبادت مسلمانان- ماده اولیه آجرسازی ۳- درازا- ارسال خبر- نشانه مفعولی ۴- پسوند شباهت- ماده‌ای برای تزیین سطوح و کیف و کفش- آبگیر ۵- پایتخت کانادا- یک‌دهم متر ۶- پراکندگی در آمار- نقل‌کنندگان ۷- عداوت- فریاد عدالت- همسر مرد ۸- رها و بیهوده- بازده- ساز مولانا ۹- اشاره به دور- خواری و سبکی- شعبه‌ای از نژاد هند و اروپایی ۱۰- نی هندی- کرم روده ۱۱- حامله- یارانه ۱۲- شکستنی ورزشی- لگد ستوران با دو پا- برج کج فرانسه ۱۳- معبود مشرک- از توابع استان کرمانشاه- از نزولات آسمانی ۱۴- جراحت- از گل‌های زینتی- هدایت‌کننده ۱۵- یکدفعه- التهاب سینوس.

عمودی

۱- گیاهی معطر و طبی از تیره نعناعیان- نوعی نان کلفت ۲- اصلاح عکس- رتبه کارمندان دولت- مهره‌چینی برای حمله و دفاع ۳- آلیاژی از مس و سرب- جد قوم عاد- حیثیت- استعداد فهم و دریافت ۴- ضمیر اول شخص مفرد- منطقه تفریحی تهران- کارگردان دونده ۵- پدر انسان‌ها- لاستیک رویی چرخ خودرو- خوشحال- یار پت کارتونی ۶- پایتخت پورتوریکو- واپسین- شک و گمان ۷- کالا- شخص- کوچک‌ترین واحد نظامی که تعداد افراد آن بیش از شش نفر است ۸- پایه و اساس- گردی سفیدرنگ و سمی- خون‌ریز و ظالم ۹- واگیردار- اهلی- هیزم ترکی ۱۰- پول نقد- خدمتکار پیر- حماقت و فرومایگی ۱۱- رفت در گویش مشهدی- واحد قدیمی اندازه‌گیری وزن، قیراط- پست و فرومایه- قسمتی از پا ۱۲- موسم برگ‌ریزان- محل نصب سکوهای پرتاب موشک- انتشار خبری بی‌اساس ۱۳- مهره‌ای در شطرنج- دریاچه‌ای در سوئیس- عنوان اشراف بریتانیا- مارک نوعی خودرو ۱۴- از انواع مسابقات دو- بین حنجره و ریه- ملاطفت ۱۵- بزرگان- نمکی به دست‌آمده از دو اتم گوگرد و سه اتم اکسیژن.

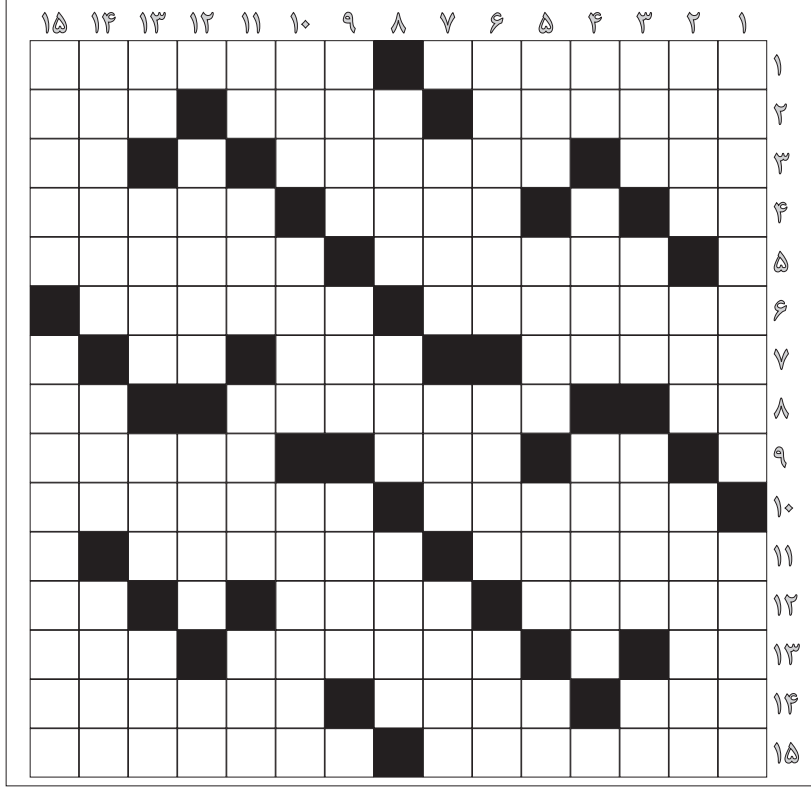
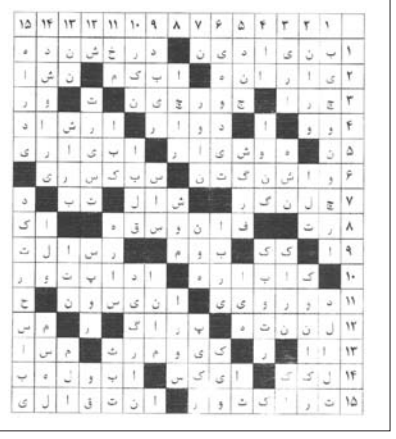
حل جدول شماره ۱۰۰۸